

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

مطرح شد که دلیل ششم از ادله لزوم وحدت رهبری سیاسی در جامعه اسلامی روایات و آیاتی است که بر وجوب وحدت جماعت مسلمین تأکید دارد و وحدت جماعت مسلمین هم بدون وحدت رهبری محقق نخواهد شد. آیاتی و روایاتی را مطرح کردیم روایت برقی در محاسن را بحث کردیم که حضرت فرمود: «مَنْ خَلَعَ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ قَدَرٍ شَبِيرٍ، خَلَعَ رِبْقَةَ الْإِيمَانِ مِنْ عُنُقِهِ مَنْ نَكَثَ صَفْقَةَ الْإِمَامِ جَاءَ إِلَى اللَّهِ عِزًّا»<sup>۱</sup>

در منابع حدیثی اهل سنت هم نظیر همین مطالب آمده است؛ در بخاری، حذیفة الابن یمان از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت می‌کند. در ضمن این حدیث آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به حذیفة می‌فرماید: «تَلَزُمُ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ وَإِمَامَهُمْ، قُلْتُ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ جَمَاعَةٌ وَلَا إِمَامٌ؟ قَالَ: فَأَعْتَزِلْ تِلْكَ الْفِرَقَ كُلَّهَا؛ وَ لَوْ أَنَّ تَعَصَّ بِأَصْلِ شَجَرَةٍ حَتَّى يُدْرِكَكَ الْمَوْتُ وَأَنْتَ عَلَى ذَلِكَ»<sup>۲</sup> باید همیشه لازم و همراه جماعت مسلمین و امام مسلمین باشید؛ «وَالْمُتَأَخَّرُ عَنْهُمْ زَاهِقٌ وَاللَّازِمُ لَهُمْ لَاحِقٌ»<sup>۳</sup>

البته در اینجا نمی‌خواهیم بحث کلامی کنیم کما اینکه جای بحث کلامی هم هست منتها بحث ما، بحث کلامی نیست بلکه مربوط به فقه سیاسی است و از همین قسمت از روایت استفاده می‌کنیم که جماعت مسلمین باید واحد باشد و لذا می‌فرماید: «تَلَزُمُ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ» و بعد می‌فرماید امامشان باید واحد باشد: «تَلَزُمُ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ وَإِمَامَهُمْ».

روایت می‌فرماید: «امامهم» و این امر یک امام بیشتر ندارد چون می‌فرماید: «تلزّم امامهم» و اگر بنا باشد که امام متعدد باشد دیگر «تَلَزُمُ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ» لازم نبود و مثلاً می‌گفت: «تَلَزُمُ أَحَدَى جَمَاعَاتِ الْمُسْلِمِينَ» یا «تلزّم جماعات المسلمین».

مورد نهم از روایات دلیل ششم روایتی است که مسلم در صحیح خود از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل می‌کند: «مَنْ خَرَجَ مِنَ الطَّاعَةِ وَ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ ثُمَّ مَاتَ مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً»<sup>۴</sup> کسی که از طاعت امام

۱. المحاسن، ج ۱، ص: ۸۵

۲. بخاری، حدیث شماره ۷۰۸۴

۳. صلوات شعبانیه

۴. صحیح مسلم «کتاب الإمامة» الأمر يلزوم الجماعة عند ظهور الفتن...

خارج شد و جماعت مسلمین را مفارقت کرد - از جماعت مسلمین جدا شد - به مرگ جاهلیت مرده است. این روایت به صراحت بیان می‌کند که جماعت مسلمین باید جماعت واحدی باشد تا فراق جماعت مسلمین صدق کند؛ وگرنه فراق جماعت مسلمین معنی ندارد. برای مثال دوتا جماعت یا سه تا جماعت باشد و اگر از این جماعت مفارقت کرد به آن جماعت می‌پیوندد. معلوم می‌شود که جماعت، جماعت واحدی است و فراق از این جماعت واحد جایز نیست.

البته این مجموعه روایت از این دست همه هماهنگ با آن روایت معروف «قَالَ: مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً»<sup>۱</sup> است. ما یک بحثی داریم که شاید بعدها متعرض آن بشویم؛ بحث، بحث علم اجتماعی است اما به فقه سیاسی هم مربوط می‌شود؛ به این معنا است که هویت هر جامعه‌ای را رهبری سیاسی شکل می‌دهد؛ اگر بخواهید شخصیت کسی را بشناسید و اگر این سؤال را از او کنید که تو کیستی؟ باید در جواب بگوید: امام من فلانی است؛ هویت مرا آن رهبری شکل می‌دهد که امام من است و من از حرف او پیروی می‌کنم و امر و فرمان او را جهت فرمان خودم قرار می‌دهم. این هم نکته‌ای دارد که نکته مهمی هم هست؛ این را در ذهن داشته باشید که از مباحث مهم علم الاجتماع اسلامی است. ما واقعاً یک علم الاجتماع به تمام معنا واقعی داریم. یکی از نکات اصلی و از اصول اصلی علم الاجتماع اسلامی همین است که هر امتی هویت، شناسنامه و شخصیت خاصی دارد. شخصیت هر امتی را هم امام امت یعنی آن فرمانروای امت تعیین می‌کند؛ زیرا شخصیت هر انسانی را اراده او تعیین می‌کند.

خدا استاد ما مرحوم علامه مطهری رضوان الله تعالی علیه را رحمت کند، ایشان یک مثال زیبایی می‌زد و می‌فرمود: انسان خودش را می‌سازد و با عملی که انتخاب می‌کند هویت خودش و شخصیت خودش را نشان می‌دهد و بعد می‌فرمود که هر عملی که انجام می‌دهد مثل یک خشت است که در ساختمان شخصیت خود به کار می‌برد. تعبیر ایشان به این صورت بود، به نظر می‌رسد در تفسیر آیه کریمه «وَكُلُّ إِنْسَانٍ لِّزَمْنًا طَائِرُهُ فِي عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا»<sup>۲</sup> می‌فرمود این کتاب چیزی جز همان ساختار شخصیتی انسان نیست. «الزَمْنَةُ طَائِرُهُ» یعنی هر عملی که انسان انجام می‌دهد به گردن او آویخته شده و از او جدا نمی‌شود؛ چون این عمل بخشی از شخصیت او می‌شود. این مباحث خیلی به هم پیوسته است.

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۴۶

۲. اسراء: ۱۳

بعد «وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» روی همین اصل استوار است؛ یعنی شما شخصیتی را که می‌سازید خشت خشت بالا می‌رود. اگر انسان عمل احسنی دارد، این عمل احسن میزان ارتفاع این شخصیت را تعیین می‌کند که این شخصیت چقدر بالا می‌رود. لذا روز قیامت که می‌خواهند شخصیت انسان را بسنجند این سنجش بر چه اساسی صورت می‌گیرد؟ اگر شخصیت، شخصیت مثبتی باشد بر اساس بهترین عمل و اگر شخصیت شخصیت منفی باشد بر اساس بدترین عمل او سنجش اتفاق می‌افتد. لذا نسبت به بدکاران می‌فرماید: «أَسْوأَ الَّذِي عَمِلُوا» و نسبت به صالحان و نیکوکاران هم می‌فرماید: «وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»<sup>۱</sup>.

بعضی از مفسرین درست متوجه موضوع نشده‌اند و خیال می‌کنند معنی این آیه آن است که ما مزد آن‌ها را بیشتر می‌دهیم اما خیر؛ این غیر از آیه «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلُهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ»<sup>۲</sup> که به معنی پاداش چند برابری است نازل شده است. این حرف، حرف سنجش شخصیت است که وقتی می‌خواهند معیار معین کنند عمل احسن را معین می‌کنند. این عمل‌ها چگونه شکل می‌گیرد؟ عملی است که انسان با اراده خودش انجام می‌دهد؛ اگر فرمانروایی داشته باشد به فرمان فرمانروا عمل می‌کند و عملش را بر طبق فرمان آن فرمانروا قرار می‌دهد. نتیجه آن چه شده و نتیجه این می‌شود که اراده او ضربه در اراده فرمانروا می‌شود و آن وقت این شخصیت او در حقیقت شکل کوچکی از شخصیت فرمانروا می‌شود و اتحاد شخصیتی به وجود می‌آید.

این بحث بسیار مهمی است که فرمانروایی و اطاعت از فرمانروا اتحاد شخصیتی و اتحاد هویتی به وجود می‌آورد. لذا می‌فرماید: «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَ لَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا»<sup>۳</sup>. علت اینکه «نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» این است که در حقیقت فرمانروا و آن کسی که فرمان می‌دهد و من به فرمان او در زندگی عمل می‌کنم شخصیت من را می‌سازد؛ من هم با اطاعت و فرمانبری او شخصیت خودم را بر طبق امر و نهی و می‌سازم و اراده من تابع اراده او می‌شود: «قَلْبِي لِقَلْبِكُمْ سَلَمٌ وَ أَمْرِي لِأَمْرِكُمْ مُتَّبِعٌ»<sup>۴</sup>.

این بخش‌های زیارت معصومین علیه السلام را خوب باید دقت کرد -یکی از مهم‌ترین منابع معرفتی ما زیارت‌نامه معصومین علیهم السلام است. این زیارت‌نامه‌هایی که ما داریم خیلی منابع معرفتی مهمی است از

۱. نحل ۹۷: مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

۲. انعام: ۱۶۰

۳. اسراء: ۷۱

۴. زیارت اربعین

زیارت جامعه گرفته تا زیارت امین الله تا زیارت عاشورا تا زیارت وارث. اینها منابع معرفتی است و معارف عجیبی در این زیارت نامه ها نهفته است - یکی از معارف همین است: «قَلْبِي لِقَلْبِكُمْ سَلَامٌ وَ أَمْرِي لِأَمْرِكُمْ مُتَّبِعٌ» یا «مُسْتَشْفِعٌ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِكُمْ وَ مُتَقَرَّبٌ بِكُمْ إِلَيْهِ وَ مُقَدِّمٌكُمْ أَمَامَ طَلِبَتِي وَ حَوَائِجِي وَ إِزَادَتِي فِي كُلِّ أَحْوَالِي وَ أُمُورِي»<sup>۱</sup> خیلی حرف در آن است که من در همه کارها خودم را همراه شما می بینم. این شفیع قرار دادن یعنی پیوستگی همان ولایتی است که ما گاهی از آن تعبیر به پیوستگی می کنیم یعنی همیشه و در همه کارها شما شفیع من هستید. شفیع من هستید یعنی همراه من؛ من جدا شدنی از شما نیستم چون اراده من تابع اراده شما است. هویت یک انسان را فرمان فرمانروا شکل می دهد؛ لذا خیلی خطرناک است که انسان فرمانروای باطلی را برای خود انتخاب کند. این فرمانروایی باطل انتخاب کردن، یعنی سرنوشت خودش را به دست هوای نفس بسپارد و به معنای سپردن به دست باد سوزان جهنمی است.

لذا نکتۀ «مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً» این است که هویت او هویت جاهلی می شود. هویت مسلمانی کجا شکل می گیرد؟ هویت مسلمانی به امامت مسلم است؛ «وَ مَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَ لَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ» إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْتَ لَرَبِّ الْعَالَمِينَ<sup>۲</sup> ما قبلاً مطرح کردیم که اسلام ابراهیمی است که به امامت می رساند؛ در قضیه ذبح اسماعیل علیه السلام می فرماید: «فَلَمَّا أَسْلَمَا وَ تَلَّهِ لِلْجَبِينِ \* وَ نَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ \* قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ»<sup>۳</sup>

این «کذلک» یک مدتی برای من مسئله بود که یعنی چه؟ این چنین محسنین را پاداش می دهیم یعنی به چه صورت؟ در کجای آیه پاداش آمده است؟ جواب این است که همان «فَلَمَّا أَسْلَمَا» پاداش احسان محسنین است. در نتیجه احسان مستمر، در نتیجه تداوم این عمل است که به مقام اسلام ابراهیمی می رسد. در مقابل آن هم اسلام اعرابی است «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ»<sup>۴</sup>. اسلام ابراهیمی، اسلام اطاعت محض است؛ اراده امام تابع محض اراده خداست و لذا هویتش صفت الهی است.

۱. زیارت جامعه کبیره امام هادی (ع) می گویند زیارت هر کدام از معصومین مشرف شدید خود را چنین معرفی کنید

۲. بقره: ۱۳۱

۳. صافات: آیات ۱۰۳ الی ۱۰۵

۴. حجرات: ۱۴ قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

از این طرف هم تابع امام یعنی امامی که حق باشد، با تبعیت از امام هویتش هویت الهی و هویت اسلامی شده و دارای نقش الهی و صبغه الهی می‌شود: «وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً»<sup>۱</sup> لذا «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً» و یا در همین روایت که «مَنْ خَرَجَ مِنَ الطَّاعَةِ وَفَارَقَ الْجَمَاعَةَ ثُمَّ مَاتَ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً» کسی که از امام خود جدا شود، کسی که از جماعت پیروان امام علی علیه السلام یا امام حسین علیه السلام خود را جدا کند دیگر شخصیت اسلامی و هویت اسلامی خودش را از دست خواهد داد، تعارف هم ندارد. یکی از تجربه‌های که ما در همین انقلاب خودمان داریم این است که خیلی از کسانی که با امام درافتادند - ابتدا با امام رضوان الله تعالی علیه درافتادند - و آرام آرام این زاویه انحرافشان به آنجا کشید که اصلاً اصل امامت و یا گاهی اصل دین را هم منکر شدند. ما در عمل دیدیم که این‌ها چگونه «مَاتُوا مِيتَةً جَاهِلِيَّةً» شدند.

[در فرض وجود دو نبی هم باید گفت] ممکن است یک نبی باشد اما تحت فرمان یک نبی برتر از خود باشد آن وقت آن نبی برتر امام است و این نبی مأموم بوده و امام نیست. در قضیه طالوت - بنا بر استفاده از روایات و آیات دیگر - می‌گوییم آن نبی که از او چنین خواستند: «قَالُوا لِنَبِيِّ لَهُمْ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا»<sup>۲</sup> برداشت می‌شود امام نیست چرا که اگر امام بود از او نمی‌خواستند که از خدا بخواهد که برایشان ملک یا امام تعیین کند. نبی بوده ولی امام نبوده است اما طالوت هم نبی و هم امام و رسول بود. گفتیم امتیاز رسول بر نبی این است که هر رسولی هم پیام‌رسان خدا هم فرمانروا از سوی اوست؛ «إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ \* فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاطِيعُونَ»<sup>۳</sup>. این حرف رسل است: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»<sup>۴</sup> نبی یعنی همین نبی بنی‌اسرائیل نبی بود اما از او خواستند که «ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا» و طالوت آمد و خبر آورد: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا»<sup>۵</sup>. این ملک همان ملکی است که نبی هم تحت فرمان او عمل می‌کند چون این ملک صاحب فرمان است و او کسی است که فرمان می‌دهد.

۱. بقرة: ۱۳۸ صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ

۲. همان: ۲۴۶ أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَهُمْ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نَقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُنِبَ عَلَيْكُمْ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَ مَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ قَدْ أَخْرَجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَ أَبْنَانِنَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ

۳. شعراء: ۱۲۵ و ۱۲۶

۴. حدید: ۲۵ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَبْذُرُهُ وَ رُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ

۵. بقرة: ۲۷۴ وَ قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَ نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَ لَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللَّهُ يُؤْتِي مُلْكُهُ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ

البته این را هم گفته است که ملک یا فرمانروا گاهی مخفی می‌شود؛ گاهی ضرورتی در مخفی شدن انبیا نبوده، چون نبی بودند و فقط پیام را می‌رساندند و موعظه و نصیحت می‌کردند؛ حرف خدا را به مردم می‌رساندند. کسی که تقیه بر او اعمال می‌شده - در طول تاریخ و نه در یک زمان خاص - کسی بوده که صاحب فرمان بوده است؛ چرا که او با حکام وقت درگیر می‌شد و او مشکل سیاسی پیدا می‌کرده لذا مخفی می‌شد و طالوت [قبل آن جریان] در زمان تقیه به سر می‌برده است. طالوت فرمانرواست و لذا از او به ملک تعبیر شده چون فرمانرواست.

یک نکته هم اینکه در مسئله انبیا علیهم السلام مسئله قبلیت زمانی مطرح نیست. کما اینکه درگیری حضرت ابراهیم علیه السلام با نمرود در قالب محاجه بوده و ذکر نشده که این درگیری، درگیری سیاسی بوده است، هرچند که قبل از مسئله امامت ایشان باشد.

در آیه آمده است که ایشان با قوم خود محاجه کرد؛ «وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ»<sup>۱</sup> این در زمان جوانی ایشان بود. بعد هر حجتی که خداوند درباره حضرت ابراهیم علیه السلام مطرح می‌کند که می‌فرماید: «وَ تِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ تَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَاءٍ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ»<sup>۲</sup> اصل این درباره احتجاج بر قومش است که گفت: «فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَذَا رَبِّي»<sup>۳</sup> اینجا احتجاج بود. لذا گفتیم راه حل این مسئله جدل است؛ اینکه می‌گوید: هذا ربی از باب احتجاج جدلی است نه اینکه ابراهیم علیه السلام یک دوره را گذرانده و در آن دوره معتقد بوده که خدای او ماه است و یک دوره بعد گفته ستارگان و بعد خورشید؛ نخیر! این از باب جدل است. وقتی با کسی جدل می‌کنید، می‌گویید که بسیار خوب؛ خدای ما ماه است. بعد می‌گوید که این افول می‌کند بسیار خوب؛ از این بزرگ‌تر شمس است. این جدل است.

همان‌طور که در فرمایش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کردیم آمده است که حضرت به معاویه خطاب کرد و فرمود: «وَ إِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ»<sup>۴</sup> چون بنیان‌گذار نظریه شورا در فرمانروایی شخص معاویه بن ابی سفیان است. حتی عمر شورای فرمانروایی ندارد و شورایی که عمر تعیین کرد شورای مشورتی برای مشخص کردن فرمانرواست. در نظریه عمر فرمانروا یکی بوده است اما آن کسی که شورای رهبری را تعیین کرده است و اولین بنیان‌گذار آن در تاریخ اسلامی معاویه بن ابی سفیان است و لذا حضرت با

۱. انعام: ۷۵ وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ

۲. انعام: ۸۳

۳. انعام: ۷۷ فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِنْ لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ

۴. نهج البلاغه، نامه ۶

او مجادله می‌کند. در مقام مجادله وقتی با کسی جدل می‌کنیم یکی از راه‌ها آن است که مدعای او را مبنای عمل قرار دهید و بر اساس مدعای او به نتیجه مطلوب خودتان برسید.

حضرت ابراهیم علیه السلام هم جدل می‌کردند. جالب این است که می‌فرماید: «مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ». [البته باید دانست که معنای ملکوت این نیست که بعضی از فلاسفه و اهل عرفان ما مطرح می‌کنند. - اگر می‌خواهید قرآن کریم را تفسیر کنید، بر اساس خود قرآن تفسیر کنید و نه بر اساس معلومات و پیشینه خودتان. - ملکوت به معنای فرمانروایی همان ملک است منتها این ملک وقتی عمیق و گسترده شد و اسم مبالغه آن ملکوت می‌شود. همان‌طور که اسم مبالغه جبر، جبار و جبروت است. این صیغه «واو» و «تاء» که در زبان عربی اضافه می‌شده صیغه مبالغه است. مثلاً اسم مبالغه طاغی مبالغه طاغوت می‌شود. یک جایی می‌گوید مُلْك؛ «لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ»<sup>۱</sup> اما در یک جایی می‌گوید: ملکی که خدا دارد از این ملک‌هایی که شما فکر می‌کنید، نیست و بلکه خیلی برتر از اینهاست. «بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ»<sup>۲</sup>؛ چه کسی چنین سلطه‌ای بر اشیا دارد؟ سلطه بر درون برون و گذشته و آینده و حال؟ این معنی ملکوت است. تقسیم‌بندی ملکوت به عالم ملک یا همان عالم ماده یا جبروت و یا همان عالم مجردات فی‌نفسه شاید تقسیم‌بندی خوبی باشد و ما به اصل تقسیم‌بندی کاری نداریم اما این ربطی به ملکوت قرآنی ندارد. ملکوت قرآنی یعنی فرمانروایی جامع عمیق همه‌جانبه و تسلط کامل خداوند بر همه چیز. ما بیان کرده‌ایم که این مفهوم را در خداشناسی از یاد برده و گم کرده‌ایم. ما باید خدا را به عنوان فرمانروا به مردم معرفی کنیم. اساس کار این است؛ این مفهوم مورد تأکید قرآن کریم است. چگونه خدا فرمانروای همه چیز است و همه چیز در دست اوست؟

حال چون حضرت ابراهیم علیه السلام به این ملکوت خداوند اقرار کرده است آن وقت قدرت حجت پیدا کرد. این مسئله مهمی است؛ این از مسائل روانشناسی اسلامی است که آشنایی با ملکوت الهی قدرت احتجاج در انسان را ایجاد می‌کند؛ یعنی کسی که به ملکوت خدای متعال ایمان آورد و وابسته به این ملکوت شد [قدرت احتجاج پیدا می‌کند]. سیستم حاکمیت خدا سیستم حجت و دلیل‌آوری است، در جهان معرفتی از آن به دلیل و در جهان تکوین که می‌رود از آن به فرمانروایی تعبیر می‌کنیم. آن وقت خداوند به کسی که آشنا

۱. شوری: ۴۹ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ يَهَبُ لِمَن يَشَاءُ إِنِثَاءً وَيَهَبُ لِمَن يَشَاءُ الذُّكُورَ

۲. یس ۸۳ فَسُبْحَانَ الَّذِي يَبْدِئُ مَلَكُوتَ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

با این جهان فرمانروایی شود قدرت احتجاج می‌دهد. لذا می‌فرماید: «نُري إِبرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ»

[در پاسخ به این سؤال که چرا در طول تاریخ شیعه از جماعت مسلمین دور بوده است هم باید گفت]: «لا جماعه من غیر امام» هر وقت جماعتی است یعنی جماعتی که دور امام جمع می‌شوند. جماعتی که جمع «أَيْنَ جَامِعِ الْكَلِمَةِ عَلَى التَّقْوَى»<sup>۱</sup> را دارد. امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف امام جامع الكلمة است. اصلاً هیچ جمع بدون امام نداریم. «من فارق الجماعة» یعنی من فارغ امامی که مجتمع حوله. ولو اینکه «لن مجتمع حوله الا رجل واحد» باز هم جماعت، جماعت اوست. این جماعت است. نماز جماعت که می‌خوانید یک نفر که جلو بایستد دومی بعد از او بایستد و اتمام کند نماز جماعت می‌شود. بعد شما که می‌آید و می‌خواهید نماز جماعت بخوانید به همین جماعتی که یک امام دارد و یک مأموم بیشتر ندارد ملحق می‌شوید. جماعت در مفهوم اسلامی این است؛ جماعت یعنی جماعة الامام. نمی‌شود که یک عده در مسجد دور هم برای غذا خوردن جمع شوند؛ در مفهوم اسلامی به این جماعت نمی‌گویند؛ لذا می‌فرماید: «وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ تَوَلَّى مَا تَوَلَّى وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا»<sup>۲</sup>

در مباحث هم گفته‌ایم که مؤمنین یک بحث بسیار مهم قرآنی است؛ اصلاً مؤمنین با چه شکل می‌گیرد؟ با تبعیت از مؤمن برتر و مؤمن خالص؛ «لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قَبْلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ» اینجا «مَنْ آمَنَ»<sup>۳</sup> را «عين البر» می‌داند. نفرموده است: ولكن بر من آمن؛ اگر «بر» می‌فرمود، صفت مشبهه بود. نگفته ذوالبر بلکه گفته است عين البر.

معنای عدم مفارقت عترت با کتاب هم یعنی «لعترة لا تفارق الكتاب»<sup>۴</sup>. اما «لايفترقا» یعنی چه؟ مگر کتاب راه می‌رود که این‌ها با هم دیگر راه می‌روند و از هم جدا نمی‌شوند؟ خیر! معنایش آن است که «العترة عين الصلاح» یعنی نفس الصلاح، نفس التقوی، نفس الامرونی الهی دران است. لذا در اینجا می‌فرماید: «وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ».

۱. دعای ندبه

۲. نساء: ۱۱۵ وَ مَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ تُوَلَّىٰ وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا

۳. بقره ۱۷۷ لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قَبْلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ الْكِتَابِ وَ النَّبِيِّنَ وَ آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ السَّائِلِينَ وَ فِي الرِّقَابِ وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ آتَى الزَّكَاةَ وَ الْمُؤْمِنُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ

۴. اصول الکافی، ج ۱، ص ۲۰۹



یا در جای دیگر می‌فرماید: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَىٰ وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»<sup>۱</sup>. منظور از «مَنِ اتَّقَىٰ» علی بن ابی طالب علیهما السلام است. این حرف، فرض و ادعا نیست بلکه شواهد و قرائن دلالت بر این دارد که مراد از «مَنِ اتَّقَىٰ» شخص امیرالمؤمنین علیه السلام است. این نماد جامعه ایمانی است؛ نماد کامل یک مؤمن به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است؛ نماد کامل جمیع اسلامی وجود امام و در رأس آن‌ها امیرالمؤمنین علیه السلام است. نماد کامل مؤمن است؛ «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا»<sup>۲</sup> لذا جمع «الَّذِينَ آمَنُوا» هم بر امام صدق می‌کند؛ زیرا او نماد جمع است و این‌ها نکات مهم قرآن است.

و صلی الله علی محمد و آله و سلم

۱. بقره: ۱۸۹

۲. مائده: ۵۵ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ